

مجله زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال چهارم- پاییز زمستان ۱۳۸۵

## ستم ستیزی در شعر پروین

دکتر محمد علی زهرازاده  
دانشگاه سیستان و بلوچستان

### چکیده

پروین به عنوان انسانی که جان و روحش با دردمندان همراه بود، از روش های گوناگونی همچون تمثیل، رمز و افسانه بهره گرفت تا انسانهای بی پناهی را که در وادی درد و رنج گرفتار آمده بودند، رهایی بخشد. وی زبان مردم ستم کشیده شد تا آرزوها و حسرت های آنان را به تصویر کشد و چهره زشت ستمگران را که در زیر پوشش زیبای انسان دوستی و همنوع خواهی پنهان شده بود، به گونه ای هنرمندانه هویدا سازد. او با ذوق و قریحه خداداد خود توانست مفاهیم بلند و ستبر ظلم ستیزانه را در اشعار خود بیان نماید؛ گاهی به صورت خطاب مستقیم با ستمگران، زمانی به گونه خطاب به ستمدیدگان و ترغیب آنان به مبارزه با خودکامگان و یا از طریق ایجاد مناظره بین اشیاء و انتقال مفاهیم ستم ستیزانه این مهم را به انجام رساند.

پروین نه تنها در شعر خویش مضامین ضد استبدادی و آرمان خواهانه را بخوبی به تصویر کشید بلکه در عمل از همکاری با مستبدان - زمانی که از وی خواسته شد مربی ملکه شود- خودداری کرد و

با رد مدال افتخار وزارت معارف، حضورش را در جبهه دفاع از محرومان و بیزاری از قدرتمندان به اثبات رساند.

**واژگان کلیدی:** ستم، پیام، پروین، آرمان خواهی، مستبد، انسان دوستی.

#### مقدمه

استبداد ستیزی و مبارزه با زورگویان و سلطه طلبان از مضامین ارزنده شعر فارسی است اگر در تاریخ ادبیات ایران به شاعرانی خود فروخته برمی خوریم که به خاطر خودکامگی، فقدان کارهای برجسته، دسیسه های درباری و لزوم حفظ قدرت حاکمان از یک سو و همچنین برای دریافت جایزه و پرداختن به عیش و نوش زودگذر دنیای خود، به مدح و ستایش قدرت مداران پرداخته اند، ولی تعدادی از گویندگان درد آشنا از سر آزادی و عدالت خواهی و به دلیل استغنائی طبع با خداوندان زر و زور به مبارزه برخاسته و شعر راستین و متعهد را به جامعه عرضه داشته اند. آنان با درک درست رسالت واقعی شاعر و هنرمند، ندای حق طلبی و آزادی خواهی را سر داده اند تا از این رهگذر زمینه ساز اصلاح جامعه و هموار کننده راه پیشرفت و خوشبختی انسان ها باشند و بر این اعتقاد بودند که:

بود شاعری این زمان ارجمند که از درد مردم بگوید سخن

شتابد به یاری درماندگان بتابد چو شمعی به هر انجمن

(ربانی، ۱۳۴۰: ۵۴)

در دوره معاصر شاعرانی متعهد همچون محمد تقی بهار (ملک الشعراء)، عارف قزوینی، سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)، فرخی یزدی، پروین و ... با رسالتی پیامبر گونه در راه سخت و دشوار مبارزه با ناپاکی ها و جلوگیری از انحطاط و سقوط معنوی بشر حرکت کردند و با علم به این که «در هر نوایی که از دل شاعر بر می خیزد و در صورت خیالی که وی در شعر ایجاد می کند، سرنوشت همه بشر، همه امیدها، پندارها، خوشی ها، بزرگی ها و درماندگی های آدمیزاد نهفته است» (کروچه، ۱۳۴۴: ۲۳۰) بیزاری خود را از جور قدرتمندان و تأسفشان را

از بردگی فکری و سیاسی مردم به دست چپاولگران اعلام داشتند. در قبال روشنگری و تلاش آنان وظیفه ما آشنا ساختن نسل جوان با آن گوه‌رهای درخشان در جهت باور کردن خود و بازگشت به خویشتن خویش است.

### پیام انسانی پروین

اگر چه پروین، ستاره درخشان آسمان ادب فارسی، زود افول نمود و به قول شاعر شیراز «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» (حافظ، ۱۳۶۴: ۲۸۲) اما در همان مدت کمی که با نور افشانی خود پهنه بی انتهای شعر فارسی را روشن ساخته بود، توانست پیام‌هایی انسانی را به گونه‌ای بسیار زیبا به دیگران انتقال دهد.

در دیوان پروین اگر نامی از شاه یا توانگری به میان آمده، برای تمجید و تحسین آنان نیست، بلکه قصد وی نمایش ظلم، دو رویی و پستی آنهاست. نوک پیکان حمله پروین به سوی رئیس حکومت به عنوان سر منشأ فساد و تباهی است و زمانی ارزش کار این شیرزن مشخص می‌شود که بدانیم او در فضایی تنفس می‌کرد که فردی به نام «رضا شاه» بر مسند قدرت تکیه زده بود.

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی  
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست ...  
... ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است  
این گرگ سالهاست که با گله آشناست  
... آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است  
آن پادشاه که مال رعیت خورد گداست ...  
(پروین، ۱۳۶۲: ۱۵۷)

روز شکار پیرزنی با قباد گفت  
کز آتش فساد تو، جز دودآه نیست  
سنگینی خراج به ما عرصه تنگ کرد  
گندم تراست، حاصل ما غیرکاه نیست  
دردامن تو دیده جز آلودگی ندید  
برعیبهای روشن خویشت، نگاه نیست  
ویرانه شد ز ظلم تو، هر مسکن و دهی  
یغماگراست چون تو کسی پادشاه نیست؟ ...

(همان: ۲۷۴)

در شعر «ای رنجبر» پروین از رنجبران می خواهد دست از جان بشویند تا بتوانند حقوق پایمال شده خود را از زالوصفتان خونخوار طلب کنند. ماهیت کسانی را که ادعای پاکی دارند ولی مردار خواری بیش نیستند، برملا می سازد و جامعه ظلمت زده ای را که در آن حکام هر چه کنند بازخواستی نیست، توصیف می نماید:

تا به کی جان کندن اندر آفتاب ای رنجبر  
ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر  
از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی  
چند می ترسی زهر خان و جناب ای رنجبر  
جمله آنان را که چون زالو مکندت، خون بریز  
وندران خون دست و پای کن خضاب ای رنجبر  
آن که خود را پاک می داند زهرآلودگی  
می کند مردار خواری چون غراب ای رنجبر  
هر چه بنویسند حکام اندرین محضر رواست  
کس نخواهد خواستن زایشان حساب ای رنجبر

(همان: ۱۶۲)

در «اشک یتیم» پادشاهی از راهی می گذرد، مردمی که از حقیقت بی اطلاعند و در بی خبری به سر می برند، اظهار شادمانی می کنند. از میان انبوه جمعیت، کودکی یتیم به فریاد می آید و با طرح پرسشی دیگران را به فکر وادار می دارد، پیرزنی در پاسخ سؤال وی می گوید که این گوهر تابناک بر تاج پادشاه از اشک دیده من و خون دل شماس است.

در این شعر شاعری را می بینیم که با تمام توان به جنگ نابخردان زورگو آمده و در دورانی که «زمستان است و هوا بس ناجوانمردانه سرد» (اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۹۸) با گرمی کلامش امید به زیستن را در مردم زنده می کند و با بی باکی وصف ناشدنی پیامش را به مخاطبان می رساند:

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی  
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست  
پرسیدزان میانه یکی کودکی یتیم  
کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست  
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست  
پیداست آنقدر که متاعی گرانبه است  
نزدیک رفت پیرزنی گوزپشت و گفت  
این اشک دیده من و خون دل شماس است...

(پروین: ۱۵۷)

در مناظره ای که میان دو قطره خون رخ می دهد، از طرف قطره خون اول که از دست پادشاهی چکیده، پیشنهاد اتحاد و اتفاق می شود ولی قطره دوم که از دست خارکنی چکیده، با آوردن دلایلی این پیشنهاد را رد می کند.

قطره خون دوم می گوید من برای اتحاد به اشک یتیمی و یا خون رنجبری نیاز دارم، پروین از این فرصت استفاده نموده، عقیده خویش را درباره لزوم اتحاد و اتفاق ستمدیدگان و رنج کشیدگان بیان می کند و مردم را برای احقاق حقوق خود تشویق می نماید و فریاد برمی آورد که اگر مظلومان در پی کسب حق خود باشند، ستمگران نمی توانند دست به تعدی و تجاوز بزنند:

ز قید بندگی این بستگان شوند آزاد      اگر به شوق رهایی زنند بال و پری  
 به حکم ناحق هر سفله، خلق را نکشند      اگر ز قتل پدر پریشی کند پسری  
 درخت جور و ستم، هیچ برگ و بار نداشت      اگر که دست مجازات، همی زدش تبری  
 (همان: ۳۷۷)

در شعر «صاعقه ما ستم اغنیاست» وضع فلاکت بار فقرا را که محصول ظلم و بی عدالتی اغنیاست، از زبان برزگر و فرزندش بخوبی بازگو می کند. پدر به فرزند پند می دهد و از او می خواهد که پیشه او را بیاموزد و با رنج کشیدن زندگی خود را سپری سازد، اما فرزند حرف پدر را نمی پذیرد و با سخنانی کوبنده، انسان های غنی و ثروتمند را که از جانب حکام ستمگر حمایت می شوند، مورد حمله قرار می دهد: عقب ماندگی خود و دیگران را نتیجه زیاده خواهی ثروتمندان می داند و از قحطی عدالت می نالد:

برزگری پند به فرزند داد      کای، پسر، این پیشه پس از من تراست  
 مدت ما جمله به محنت گذشت      نوبت خون خوردن و رنج شماسست  
 تجربه می بایدت اول، نه کار      صاعقه در موسم خرمن بلاست

گفت چنین، کای پدر نیک رای  
صاعقه ما ستم اغنیاست  
عدل چه افتاد که منسوخ شد  
رحمت و انصاف چرا کیمیاست

(همان: ۲۷۹)

در قطعه «شکایت پیرزن» شاه ستمگری را با پیرزنی که تمام هستی خود را از کف داده  
روبرو می سازد. پیرزن که چیزی برای از دست دادن ندارد، بی پروا زبان می گشاید و تمام  
کارهای نابجای قباد را برمی شمارد و به او تیره روزی اش را هشدار می دهد:

روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت  
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت

(همان: ۲۷۳)

سرانجام سخن نهایی وی مانند پتکی بر فرق پادشاه فرود می آید و او را از کیفر فلک بیم

می دهد:

تقویم عمر ماست جهان، هر چه می کنیم  
بیرون زد دفتر کهن سال و ماه نیست  
سختی کشی زدهر، چو سختی دهی به خلق  
در کیفر فلک، غلط و اشتباه نیست

(همان: همان صفحه)

نظامی گنجوی، نیز که در بسیاری موارد با انتقادهایی حکیمانه، سرانجام تلخ ستمکاران را  
باز نموده است، در داستان زیبای «پیرزن با سلطان سنجر» در مخزن الاسرار بزبانی ستم شاهان  
و کارگزارانشان را به تصویر کشیده است:

پیرزنی را ستمی درگرفت  
دست زد و دامن سنجر گرفت  
کای ملک آزرم توکم دیده ام  
وز تو همه ساله ستم دیده ام  
شحنه مست آمده درکوی من  
زد لگدی چند فرا روی من

بی گنه از خانه بروم کشید موی کشان بر سر خونم کشید

(نظامی، ۱۳۶۳: ۱۴۱)

در قطعۀ «دزد و قاضی» از زبان دزد، تبهکاری های کسانی را که در حقیقت باید حافظ عدالت باشند ولی در عمل چنین نیستند، برمی شمارد. دستگاه قضاوت را که باید پناهگاه محرومان باشد ولی جایگاه دفاع از ظالمان گردیده، به باد انتقاد می گیرد و از فقدان عدالت گله مند است. می گوید اگر من در شب تاریک اقدام به دزدیدن یک گلیم می کنم، شما در روز روشن خانه را از دست یتیم می گیرید و این ظلمی فاحش است:

برد دزدی را سوی قاضی عسس	خلق بسیاری روان از پیش و پس ...
... دزدی پنهان و پیدا، کار تست	مال دزدی، جمله در انبار تست
تو قلم بر حکم داور می بری	من ز دیوار و تو از در می بری
دست من بستی برای یک گلیم	خود گرفتی خانه از دست یتیم
دزد اگر شب، گرم یغما کردنت	دزدی حکام، روز روشن است

(همان: ۲۲۲)

گاهی پروین نظر خود را از زبان گرگ و شبان بیان می کند. معتقد است چنانچه پادشاهی خود ستم روا ندارد ولی غفلتش باعث شود دیگران ستم کنند، گناه این عمل برعهده آن پادشاه است و نمی تواند از زیر بار این گناه شانه خالی کند:

شنیدستم یکی چوپان نادان	بخفتی وقت گشت گوسفندان
در آن همسایگی، گرگی سیهکار	شدی همواره زان خفتن، خبردار
گرامی وقت را، فرصت شمردی	گهی از گله کشتی، گاه بردی
دراز آن خواب و عمرگله کوتاه	زخون هر روز رنگین آن چراگاه
به غفلت رفت زینسان روزگاری	نشد درکار تدبیر و شماری

(همان: ۳۳۲)

زمانی از زبان بزرگمهر، انوشیروان را پند می دهد و کارهایی را که شاه باید انجام دهد تا مردم در آسایش و امنیت باشند، گوشزد می کند. لزوم کنترل مداوم و دایمی اعمال کارگزاران را متذکر می گردد و سرانجام او را از آه مظلومان می ترساند:

بزرگمهر، به نوشیروان نوشت که خلق زشاه، خواهش امنیت و رفاه کنند  
 اگر به دفتر حکام ننگری یک روز هزار دفتر انصاف راسیاه کنند  
 بترس زآه ستمدیدگان که در دل شب نشسته اند که نفرین به پادشاه کنند

(همان: ۳۸۷)

در شعر «طفل یتیم» از ظلم زمانه شکایت می شود و از نبود عدالت اجتماعی سخن به میان می آید. کودک یتیم با دلی پر از درد، کمبودهای زندگی خود را که نتیجه حکومت حکمرانان ستمگر و متجاوز است، بر می شمارد. حتی از استادش که از او حمایت نمی کند گله مند است. این شعر نمایانگر وضعیت نابسامان جامعه است و شاعر ظلم ستیز بخوبی از عهده انعکاس آن برآمده است:

کودکی کوزه ای شکست و گریست که مرا پای خانه رفتن نیست  
 چه کنم، اوستاد اگر پرسید کوزه آب از اوست، از من نیست  
 زین شکسته شدن دلم بشکست کار ایام، جز شکستن نیست  
 بر پلاسم نشانده اند از آن که مراجمه، خز ادکن نیست  
 اوستادم نهاد لوح به سر که چوتو، هیچ طفل کودن نیست

(همان: ۲۸۵)

در جای دیگر معتقد است که اهریمن نفس بر شاهان مسلط است؛ در محکمه پادشاهان، دیوان به عنوان شاهد حضور می یابند؛ در بارگاه آنان خبری از عدل و انصاف نیست تعدی و تجاوز به حقوق دیگران عادت همیشگی آنهاست:

نهاد کودک خردی به سرزگل تاجی به خنده گفت، شهان را چنین کلاهی نیست  
 ... ترا فرشته بود رهنمون و شاهان را به غیر از اهرمن نفس، پیر راهی نیست



شهود محکمه پادشاه، دیوانند ولی به محضر تو غیر حق گواهی نیست

(همان: ۳۵۷)

در نظر او آن کس که ده و سیم و زر ندارد، زندگیش در رنج سپری می شود؛ گویا زمانه نیز با او به ستیز برخاسته است؛ فرزندانیش نیز باید در انتظار چنین سرنوشتی باشند و این همه بدبختی، نتیجه افزون طلبی عده ای خاص است که برای رسیدن به آرزوهای دور و دراز خود، زندگی دیگران را به چیزی نمی گیرند:

دی، کودکی به دامن مادر گریست زار      کز کودکان کوی، به من کس نظر نداشت  
 طفلی، مرا زپهلوی خود بیگنا راند      آن تیر طعنه، زخم کم از بیشتر نداشت  
 بس رنج برد و کس نشمردش به هیچکس      گمنام زیست، آنکه ده و سیم و زر نداشت

(همان: ۳۰۹)

هر بیت از شعر «مست و هشیار» ما را به درک وضعیت نابسامان جامعه آن روز ایران هدایت می کند. در بیتی از این قطعه به والی یعنی کسی که باید حافظ مال و ناموس مسلمان باشد، برمی خوریم. «مست» رندانه می گوید: «والی از کجا در خانه خمار نیست». در بیتی دیگر ناهنجاری رایج در جامعه یعنی رشوه خواری را مطرح می سازد که گناهکاران را از چنگ عدالت و حدود شرعی نجات می دهد.

در آخرین بیت این قطعه، پروین حرف نهایی خود را از زبان مست زده است که می گوید: هیچ کسی در این اجتماع هشیار نیست، هر کس مست چیزی است؛ یکی مست جاه و مقام، دیگری مست زر و مال، آن یک مست شهوت و این یک مست باده ناب و جامعه ای که چنین باشد توقع استقرار عدالت در آن خیالی محال پیش نخواهد بود.

گفت: نزدیک است والی راسرای، آنجا شویم      گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟  
 گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب      گفت: مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست  
 گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را      گفت هشیاری بیار، اینجاکسی هشیار نیست

(همان: ۳۷۴)

در مثنوی «ناآزموده» قاضی بغداد سخت بیمار است و از آنجا که مدتی عدالتخانه وی تعطیل شده، ضمن پند دادن به فرزند از وی می خواهد بر مسند او تکیه زند. سخنانی که قاضی به فرزند می گوید، برگرفته از نحوه تفکر اوست که این اندیشه در جامعه ای ناسالم شکل گرفته است. پس باید در این جامعه، حق را به ثروتمندان داد و حرف ستمگران را پذیرفت.

قاضی بغداد، شد بیمار سخت      از عدالتخانه بیرون برد رخت  
... خوش گذشت از صید خلق، ایام من      ای پسر، دامی بنه چون دام من  
حق بر آن کس ده که می دانی غنی است      گر سراپا حق بود مفلس، دنی ست  
حرف ظالم، هر چه گوید می پذیر      هر چه از مظلوم می خواهی بگیر

(همان: ۳۸۲)

در شعر «اندوه فقر» پیرزنی که کسی را نمی یابد تا درد دلش را به او بگوید، با دوک خود به نجوا می نشیند، و زندگی سراسر محنت و درد خود را بازگو می کند؛ شعر با این پیام به پایان می رسد که هرگز قدرتمندان به فکر درد بیچارگان نیستند؛ خود آنان باید حرکتی کنند و حق خود را به دست آورند:

با دوک خویش، پیرزنی گفت وقت کار      کاوخ! زینبه ریشتنم موی شد سفید  
از رنج پاره دوختن و زحمت رفو      خونابه دلیم زسمرانگشتهها چکید  
من بس گرسنگه خفتم و شبها مشام من      بوی طعام خانه همسایگان شنید  
پروین، توانگران غم مسکین نمی خورند      بیهوده اش مکوب که سردست این حدید

(همان: ۱۶۰)

این نگرش در «فریاد حسرت» به گونه ای دیگر بروز می یابد. می گوید ظالم، کشتن مظلوم را نوعی سرگرمی به شمار می آورد.

خانه بیداد و جور همیشه آباد است و عرصه زندگی بر ضعیفان تنگ:

اسیر کردن و کشتن، تفرج و بازی است      نشانه کردن مظلوم، کارآسانی است  
زمانه عرصه برای ضعیف تنگ گرفت      هماره بهر توانا، فراخ میدانی است

همیشه خانه بیداد و جور، آبادست بساط ماست که ویران زباد و بارانی است  
(همان: ۳۰۱)

### نتیجه

آنچه از اشعار پروین با مضمون ستم ستیزی نقل شد، تصویری روشن از اندیشه های اجتماعی و روحیات ظلم ستیزانه این شاعر گرانسنگ پهنه ادب را برای خوانندگان شعر او ترسیم می نماید. ناگفته پیداست که انتقال اندیشه های بلند و استوار سیاسی و اجتماعی و مفاهیم والای انقلابی در قالب شعر کاری است بس دشوار اما این شاعر چیره دست با بهره گیری از طبع خداداد و استفاده از شیوه های جذّاب و بدیع بخوبی از عهده این مهم برآمده هرگز اجازه نداده لطافت شعر او در سایه صلابت اندیشه ها واقع شده، کمرنگ جلوه کند. ستم ستیزی در شعر او به گونه های متفاوتی جلوه کرد که در جمع بندی مباحث و به عنوان حسن ختام به برخی از آنها اشاره می شود:

- ۱- خطاب مستقیم به ارباب و عمال جور و پر خاش به آنان.
- ۲- خطاب به ستمدیدگان و مظلومان و تشویق و تحریک آنان به مبارزه.
- ۳- پرداختن به نفس جور و ستم و نکوهش آن.
- ۴- ایجاد مناظره بین اشیاء و انتقال مفاهیم ظلم ستیزانه از طریق آن.

## منابع

- ۱- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۰) زمستان. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات مروارید.
- ۲- اعتصامی، پروین (۱۳۶۲) دیوان اشعار. به کوشش منوچهر مظفریان. چاپ دوم. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات علمی.
- ۳- بهار، محمد تقی (۱۳۵۴) دیوان اشعار بهار (ملک الشعرا). جلد اول. چاپ سوم. تهران: مؤسسه امیر کبیر.
- ۴- حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۶۴) دیوان اشعار. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. چاپ دوم. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- ۵- ربانی، میر هادی (۱۳۴۰) مجموعه شعر گل آتش. مشهد: انتشارات باستان.
- ۶- سپانلو، محمد علی (۱۳۷۵) شهر شعر فرخی. چاپ اول. نشر علم.
- ۷- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۴۷) کلیات دیوان. به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر.
- ۸- کروچه، بند تو (۱۳۴۴) کلیات زیباشناسی. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۹- گیلانی، سید اشرف الدین (۱۳۷۲) کلیات جاودانه نسیم شمال. به کوشش حسین نمینی. چاپ دوم. تهران: انتشارات اساطیر.